

## رأی ابن خلدون در تعلیم و تربیت

هیچ کتابی بهتر از تاریخ ابن خلدون (۱) شخص را باحوال ملل اسلامی آگاه نیسازد زیرا که ابن خلدون بر کیفیت تشکیل و انحلال و ارتقاء و انحطاط دول و ظهور صنایع و آداب و علوم و فنون بنظر فلسفی نگریسته و هر چیز را بدقت تمام بر محک انتقاد زده است.

هیچیک از مورخین مشرق بسط نظر و نفوذ فکر و قوه تعمیم او را نداشته اند مانند یکی از بهترین مورخین اروپائی موضوعاتی را که ریشه حقیقی عمران و تمدن محسوب میشود مورد بحث قرار داده و با دقت کامل در علل باطنی و نتایج حقیقی آنها فرو میرود فی الحقیقه ابن خلدون را مونتسکیوی [۲] اسلام توان خواند. فاسفه تاریخ را کسی چون او تشریح نکرده و قواعد و اصول تاریخ را بآن

(۱) ابو زید عبد الرحمن ابن خلدون جدش از قبیله کده حضر موت است که در قرن سوم هجری با لشکر اسلام باسپانیا رفت و خانواده اش در کارمونا و سویل سکونت گزیدند و چون بتونس آمدند در ۷۳۲ ابن خلدون متولد شد.

(۲) مونتسکیو مورخ و فیلسوف معروف فرانسوی (۱۶۸۹-۱۷۵۵). روح القوانین و عظمت و انحطاط روم و رسایل ایرانی از تألیفات مشهوره اوست که هر یک دریائی از معانی و خزینه از نظر های دقیق فلسفی و اجتماعی است. مونتسکیو اول شخصی است که اصل تفکیک قوی را در سیاست با وضوح کافی بیان نمود و کتاب اول را دانشمند معظم آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا ترجمه کرده اند ولی متأسفانه هنوز بطبع نرسیده است.

دقت و اتقان کسی وضع ننموده است [۳]

کتاب تاریخ او بسه قسمت تقسیم میشود [۴]

۱ - کتاب الاول فی العمران و ذکر ما بعرض فیہ من العوارض الذاتیہ من الملک و السلطان و الکسب و المعاش و الصنائع و العلوم و ما لذلك من العلل و الاسباب .

۲ - کتاب الثانی فی اخبار العرب و اجیالہم و دولہم منذ مبداء الخلیقۃ الی هذا العهد و فیہ الامناع ببعض من عاصرہم من الامم المشاہیر و دولہم مثل انبط و السریانیین و الفرس و بنی اسرائیل و القبط و یونان و الروم و الترك و الافرنجیۃ

۳ - کتاب الثالث فی اخبار البربر و موالیہم من زفانۃ و ذکر اولیتہم و اجیالہم و ما کان لہم بادیار المغرب خاصۃ من الملک و الدول .

چنانکہ گفته شد تاریخ ابن خلدون از لحاظ اجتماعی و فلسفی نوشته شده است و هر چند از حیث تفصیل وقایع و شرح حوادث از بعضی کتب مقدم بر خود مختصرتر است لیکن توجہی کہ این مورخ بیافتن علق و کنجکاری مقدمات هر امری کرده است تاریخ او را از جنس دیگر ساخته است از این جہت نامی کہ بر تاریخ

[۳] یکی از مستشرقین موسوم بہ وستفلا می نویسد کہ با وجود کمال اہتمامی کہ در وضع این اصول ابراز داشته خود غالباً پیروی از آنها نکرده و بعضی قسمتہای تاریخ و بیچیدہ کہ دور از آن قواعد است در کتابش دیدہ میشود

[۴] بیشتر قسمت های تاریخ و مقدمہ ابن خلدون را دسلین de Slane فرانسہ ترجمہ کرده است

خود نهاده واقعاً بجا و صحیح است [۵]

اما مقدمهٔ این کتاب فرعی زیاده بر اصل است و میتوان گفت که تاریخ را تحت الشعاع قرار داده است. معرف ذوق و علم و احاطه ابن خلدون همین مقدمه مشروح است که بخود تألیفی فلسفی و اجتماعی باید محسوب شود. مؤلف در این مقدمهٔ مبسوط خلاصهٔ نظر حکیمانۀ خود را در موضوع تاریخ و صنایع و علوم ذکر کرده و با احاطه بی نظیری موضوعات مختلفه را از مبدأ گرفته و بیکدیگر مرتبط ساخته و نتیجه علمی و منطقی گرفته است.

از بس اسلوب و استدلال این مقدمه محکم و مطبوع است امروز جزء کتب تدریسی شده است با اینکه سبک نچربش بیابانه عبارات قدما نمیرسد.

متأسفانه عدم اطلاع این مورخ بر احوال جمهوریهای آزاد یونان و طرز تشکیل دولت رم و آداب و رسوم این دو ملت نقصی در تاریخ عمومی او ظاهر کرده است ولی نسبت بملل اسلامی در تحقیقات او فتور و منقصتی مشهود نیست [۶]

ابن خلدون پس از اتمام تحصیلات در تونس بخدمت امراء و سلاطین اسپانیا و ممالک شمال افریقا در آمد و بکار انشاء اشتغال یافت بارها بحبس و تبعید افتاد چون بمصر آمد او را قاضی قاهره کردند. مکرر بعزت خشونت و تندگی منفصل و باز منصوب شد با لشکر مصر بچنگ تیمور رفت و چون آن قشون مغلوب و براکنده گشت

(۵) کتاب العبر و دیوان البتدا و الخیر فی ایام العرب والعجم و البربر

[۶] کلان هوار فرانسوی (ادیات عربی)

بدمشق در آمد و بخدمت تیمور رسید و اکرام تمام یافت بامر آن جهانگیر بزرگ و صفی کافی و مستوفی از مملکت مغرب تحریر کرد بنوعی که تیمور را ار ملاحظه آن « راپرت » مبسوط اطلاع کامل. راجوال آن کشور حاصل آمد پس از مراجعت بمصر باز قاضی القضاة شد و ناسئه ۸۰۸ که در سن ۷۴ سالگی بدرود زندگانی گفت [۷] باین منصب بر قرار بود.

ما در این مقاله شرح مختصری هم از نظر تاریخی و فلسفی این مورخ حکیم نمیتوانیم بیان کنیم و ناچار بذکر قسمتی که مربوط بتعلیم و تربیت است اکتفا کرده خوانندگان محترم را بمطالعه تمام مقدمه که مکرر بطبع رسیده سفارش مینمائیم.

این خلدون کذب علم و تحقیق در اسرار عالم را جزء طبیعت بشر و از خواص و نتایج پیشرفت تمدن دانسته و فرق میان انسان و حیوان را در همین حس کنجکاوی و تفکر میدانند که بشر را بدر یافتن غوامض اسرار طبیعت و جستن راه نجات اخروی و امیدارد آنگاه بتفصیل تمام علوم را که در آن زمان متداول و در مراکز مهمه تمدن رایج بوده است ذکر میکنند و تعریفی کافی و کامل از علوم و فنون ذیل مینماید:

علوم قرآن (تفسیر و قرآت) - حدیث - فقه - فرائض - اصول  
 - کلام - تصوف - تعبیر خواب - علوم عقلیه - ریاضیات - هیئت -  
 هندسه - منطق - طبیعیات - طب - فلاح - الهیات - سحر و طلسمات

— اسرار حروف — کیمیا — علوم اسان عربی از قبیل نحو لغت و بیان و غیره .

سپس فصلی چند در ابطال فلسفه و نجوم و کیمیا درج میکند که دلیل کافی بر روشنی فکر و وسعت نظر اوست . در این جا غیر ممکن است که بطور خلاصه نظر او را راجع بهر يك از علوم مذکوره بیان کنیم و فقط اکتفا بجائیم بذکر این نکته که ابن خلدون پس از توصیف و تعریف این علوم در هر مورد شخص را توصیه میکند بسادگی ذهن و دور انداختن مطالب زائیده و خلاص کردن گریبان دماغ از چنگال علوم بیفایده مفصله که جز اتلاف وقت و کدر کردن ذهن سودی نمیدهد . طالب علم را نصیحت مینماید که هر وقت در میان اقوال پریشان و متناقض در مانی بذهن صاف و طبیعت ساده و پاک خود رجوع کن و عقل و ذوق سلیم را حکم قرار داده و اینقدر یابند قول فلان و بهمان باش . بدین شیوه غا ابدأ بحقیقت پی میبری و لب مطلب با رضوحی هر چه تمامتر بر تو جلوه گر خواهد شد .

اما نظر او راجع بتعلیم و تربیت از پاکترین و عمیق ترین نظار هاست سادگی و سهولت را سرمایه هر پیشرفتی در تعلیم و تعلم میداند خلاصه فصلی که راجع بدسته بندی علوم است ذیلا نقل میشود :

« علوم متعارفه در میان متمدنین دو صنف است : علومی که ذاتاً مطلوبند مثل شرعیات و تفسیر و حدیث و فقه و کلام و طبیعیات و الهیات فلسفه . و علومی که وسیله و آلنند مثل قواعد زبان عربی و حساب و منطق و غیره . در دسته اول هر قسم توسعه کلام و

تفریع مسائل و جستجوی ادله مطبوع و مجاز است چه بواسطه همین تحقیقات اطلاع و تبحر طالبین علم افزوده میشود. لیکن دسته دوم را فقط باید بنظر آلت و وسیله نگریست و مجال توسعه کلام و کنجکاوی بسیار در آنها نیست و گرنه از مقصود خود خارج میشوند و با آن همه صعوبت و اشکالی که در آموختن قواعد یش میآید فی الحقیقه اشتغال باین صنف علوم جز تضييع وقت و مبادرت بکار بیهوده و لغو چیزی نیست. اشخاصی که خیلی در این گونه مطالب صرف عمر میکنند از کسب سایر علومى که ذاتاً مطلوبند باز میمانند زیرا که دوره زندگانی انسان بآموختن این آلات و آت علوم معاً وفا نمی کند ناچار قسمت اخیر با وجود کمال اهمیت متروک میماند. مثال این تضييع وقت بسط مقالی است که متأخرین بعلم نحو و منطق و اصول داده و بواسطه همین توسعه آنها را از دایره خاص خود خارج ساخته اند. غالباً نظرهای در این علوم مقدماتی مورد بحث قرار می گیرد که در علوم اصلی و ذاتی بهیچوجه مورد استعمال نمی یابد و بطور کلی برای متعلم ضررش از فایده بیشتر است چه قدر متیقن آنستکه برخی از عمر گرانبایه در آن صرف میشود!

و نیز راجع بکثرت تألیفات در علوم که مانع تحصیل میگردد

چنین مینویسد:

«مضرترین چیز در تحصیل دانش و اطلاع بر مقاصد دانشها کثرت تألیفات و اختلاف اصطلاحات و تعدد طرق آنهاست. شاگرد باید تمام آنها را بیاموزد و طرق مختلفه را مراعات کند و از بس در هر فنی تألیفات و اصطلاحات بسیار هست عمر هیچکس بر آن

وفا نخواهد کرد. مثلاً در فقه مالکی آنقدر کتاب و شرح بر شرح نوشته شده است که پایان ندارد مثل کتاب ابن حاجب و شرحهای که بر آن تحریر شده و باید طریقه های مختلف را هم تمیز داد مانند طریقه قیروانیه و قرطبییه و بغدادیه و مصریه و طرق متأخرین و غیره و با اینکه تمام اینها مکررات است و معنی یکی بیش نیست معذک متعلم باید همه را بداند و میان راه های گوناگون فرق بگذارد. هرگاه معلمین فقط بیدک رشته میبرد اختند البته تعلیم آسان میشد و درک آن در حیز امکان بود لیکن مرضی است که بهیچوجه رفع نتواند شد چه اخلاق و رسوم بر آن جاری گشته و مثل احوال طبیعی تغییر آن امکان پذیر نیست.

• مثال دیگر کتاب سیمویه است با آنهمه شروحو که بر آن نگاشته اند و طرق بصریین و کوفیین و بغدادیین و اندلسیین و بالاخره تمام آراء متقدمین و متأخرین از قبیل ابن حاجب و ابن مالک و غیره با این تفصیل چگونه میتوان از شاگرد متوقع بود که بر کلیه این آراء استحضار حاصل کند و عمر را بر سر آن گذارد؟

• البته تبحر کامل محال نیست چنانکه امروز در مصر شخصی است موسوم به ابن هشام که خود را همدوش متقدمین مثل سیمویه و ابن جنی ساخته و احاطه کامل یافته است ولی این از نوادر است و ظاهراً شاگرد اگر تمام عمر را بر سر تحصیل عربی بگذارد باز بمقصود نرسیده است با اینکه علم عربی خود آلت و وسیله بیش نیست و ثمره تحصیل چیز دیگر است.

همانطور که تفصیل و اطناب مانع وصول به نتیجه است اختصار

در تألیقات علمی هم مخمل تعلیم است :

« بسیاری از متأخرین همت بر اختصار علوم گماشته و در این مقصود مبالغتی هرچه تمامتر کرده از هر علمی مختصری شیشه ببارنامه یا سیاهه تدوین کرده اند که مشتمل است بر جمیع مسائل و ادله آن علم ولی بلفظ اندک و معنی بسیار. این طرز تألیف مخمل بلاغت و مانع فهم است زیرا که زمینۀ تألیف را کتابهای مبسوط و مفصل قرار داده و خواسته اند تمام مندرجات آن کتب را برای سهولت حفظ در صحیفه چند بفشارند. از این قبیل است فقه ابن حاجب و صرف و نحو ابن مالک و منطق خرنوبی و غیره. این شیوه افساد تعلیم و اخلاق تحصیل است زیرا که شاگرد مستعد نشده را در ابتدای کار بضبط غایبات و نهایات و میدارند و متعلم ناچار است الفاظ مشکل و معانی متراکم و فشرده را بفهمد و مسائل را از میان آنها بیرون کشد.

استخراج مسائل علمی از میان الفاظ مرموز جز صرف وقت نتیجه و فایده نمیدهد و بر فرض که ازین طرز تعلیم مالک که هم حاصل شد و آفتی رخ نداد باز آن مالک نسبت به ملکاتی که از تحصیل مسائل مبسوطه مشروحه ایجاد میشود قاصر تر است زیرا که در آن ملکات بواسطه تکرار و تنوع مسائل مالک که نام حاصل میگردد و در حفظ الفاظ مجمل اگر هم مالک پیدا شود ناقص و مبهم و نا رسا است ».

ابن خلدون طرفدار تربیت طبیعی و توسعه آزاد استعداد های جبلی است و ابداء اعتقاد ندارد که بتوان شاگرد را بکثرت اصطلاح بردازی و فشار لفاظی دانشمند کرد همه جا بمسالت و مماشات نوصیه

میکند با اینکه خود مردی خشن و سختگیر بوده و در امر قضاوت چنان سر قانون را اجرا میگرد که جمعی نذیر با او دشمن شدند و بارها از کار باز ماند معذک در فن تعلیم و تربیت بملایمت و تسهیل توصیه مینماید در این فصل طرز رفتار معلم را نسبت بشاگرد معین نموده است و این نظر با طریق آموزگاری سابق خیلی تفاوت دارد:

«زدن شاگرد زبان بسیار دارد از جمله باز داشتن روح از انبساط و خاموش کردن نشاط و دعوت بکسالت و تنبلی و واداشتن بدروغ و درون پوشی و آموختن مکر و خدعه و فاسد شدن معانی انسانیت که غیرت و حمیت و مدافعه از نفس باشد در وجود او. و علاوه بر اینها از جار از تحصیل و کسب فضایل و فراموش کردن خلق جمیل و فرو رفتن در اسفل السافلین زشتکاری!

هر ملتی هم نه بچگال قهر و غلبه دشمن گرفتار آمد و دیر زمانی در اسارت ماند بهمین حالت میافتد چنانکه نژاد یهود در سوء خلق ضرب المثل شده اند. بنا بر این معلم و والدین طفل را واجب است که باوی باستبداد رفتار نکنند. محمد بن ابی زید در کتاب خود راجع بحکم معامین و متعلمین می نویسد که: «آموزگاران را هنگام حاجت نباید بیش از سه نازبانه زدن» و بهترین سبک تعلیم همانست که هر ون الرشید بمعلم فرزند خود محمد الامین آموخت و فرمود:

«امیرالمؤمنین نور چشم و میوه دل خویش بتو داد و دست تو بر وی گشاده کرد و فرمان تو بر وی روان ساخت باید که تو نسبت باو چنان باشی که امیرالمؤمنین مقرر داشته است. یعنی او را قرآن

بیاموزی و باخبر آشنا کنی و اشعار بروی بخوانی و از سنن و  
مواقع سخن آگاه سازی و از خنده نا بهنگام باز داری و بتعمیم  
مشایخ بنی هاشم که بروی وارد میشوند ترغیب کنی و هیچ ساعتی را  
تکذرائی مگر آنکه اور فایده‌ی رسانی. و باید که اورا محزون نکنی  
که حزن کشنده ذهن است تا توانی وی را بملاطفت از تکلیف خویش  
بپاگاهان و اگر باز بافرمانی گرد آنگاه شدت و غلظت و تنبیه و  
سیاست بروی بران.

ابن خلدون طریق صحیح و وجه صواب را در تعلیم علوم چنین  
بیان کرده است:

«آموختن علوم بشاگردان وقتی مفید واقع میشود که تدریجاً  
صورت بگیرد بدو باید مسائلی را تعلیم نمود که بمنزله مبادی باشد  
و شرحی باجمال داد که با قوت عقل و استعداد متعلم مطابقت کند  
پس از بین این مجملات ماسک در شاگرد ایجاد میگردد این مسکله  
هر چند اجمالی است ولی ذهن او را برای تمام آن علم و درک مسائل  
غامضه آن حاضر کرده است.

در فن دوم باید قدری بیشتر تفصیل داد و بیانی مشروحتر پیش  
گرفت و بعضی از خلافها و علل و وجوه را باو اظهار کرد. در  
این وقت هرگاه شاگرد دروس گذشته را مراجعه کند چیزی از  
غواض علم بر او پوشیده نمی ماند و تمام درها بر او گشوده خواهد  
شد. این است طریق تعلیم مفید و حصول بآن در سه مرتبه تکرار است  
در این عهد معلمینی دیده ام که این طرز تدریس را ندانسته از ابتدای  
کار شاگردان را باموختن مسائل مشکله پیچیده و میدارند و گمان

میکند که مواجهه باین مشکلات موجب باز شدن ذهن و بیدایش قوه میگردد غافل از اینکه تولید قوه بتدریج صورت میگیرد و شاگرد در بدو امر از احاطه بر مطالب مسئله عاجز است مگر اینکه مجمل و تقریبی باشد و بامثال حسی زینت یابد و الا ذهن کند میشود و هر قدر هم شایق باشد ناچار کسل و تنبل میگردد و سر باز میزند. وظیفه معلم است که نهایت سعی را در آسان کردن کتاب در چشم متعلم بعمل آورد و مسائل درس را بمباحث دیگر مخلوط نکند مگر وقتی که در آن علم خاص ملکه حاصل شده باشد و از انتقال بعلم دیگر خطری متوجه نگردد در این صورت از تجدید موضوع بحث نشاطی و سروری در شاگرد پیدا میشود بر معلم واجب است که مطالب يك علم را متفرق و پراکنده نسازد ابتداءً و انتهای علم را در هر موقع یاد آور شود که وحدت دانش از دست نرود و شاگرد بر اطراف آن واقف گردد همچنین در اصول تعلیم مسلم است که دو علم را نباید با هم درس گفت چه از همین تمدن موضوع شاگرد دچار اختلال حواس و انصراف ذهن میگردد و یکی هم کاملاً تسلط نیابد.

آن گاه شاگرد را مخاطب ساخته گوید: ترا نصیحتی کنم که اگر بسمع قبولش تلقی گردی بر گنجی عظیم و ذخیره شایان دست یافته مقدمه بدان که فکر انسان حرکتی نفسا نیست در مغز که گاه مبدأ افعال و گاه منشأ علوم است و فرق و تمیز انسان و حیوان بهمین است کیفیت فعل این قوه و میزان تعیین صواب و خطای آن را صناعت منطق نامند و منطق آلتی بیش نیست

صرف نظر از آن توان کرد. بسیاری از دانشمندان پیشین بیواسطه منطق بکشف حقایق علمی توفیق یافته اند.

پس از منطق شناختن الفاظ و دلالت آنها بر معانی است که با تتبع گفتار و نوشته های فضا حاصل شود. دلالت نقوش خطوط بر الفاظ و دلالت الفاظ بر معانی و ترتیب معانی از روی قوالب و قواعد منطق و بالاخره تصور معانی مجرد در ذهن تمام حجاب راه است. مطلوب چیز دیگر است که فکر طبیعی اگر متکی بمواهب الهی باشد بهتر میتواند آن را دریابد و شکار کند. بر تو واجب است که از این حجاب تجاوز کنی. اگر باین بلیات مبتلا شدی و در فهم خود اغتشاش و شبهتی بافتی کتاب را و امور صنعی را و آلات و حجب را یکسو گذار و بقضای فکر طبیعی روی آور. بهره روی نظرانداز و با ذهن قارغ بعمق مطلب فرور و اساس جستجوی خویش را بر قول بزرگان، نه بتأیید خداوندی مؤید بوده اند متکی ساز. در اینوقت نور گشایش بر دل تو بتابد و بر مطلوب خود مظفر شوی پس بسوی امور صنعی و قوالب لفظی و منطقی باز آر و مدرکات خویش را بر آن قواعد عرضه کن و از کشف خویش بهره بر گیر.

این بود خلاصه اقوال بر جسته ابن خلدون نسبت به تعلیم و تربیت ولی شك نیست که هر کس با اجالی بیشتر در این مقدمه تاریخی و فلسفی غور کند قواعد و تحقیقات مفید در فن تعلیم و تربیت خواهد یافت که بلباسهای تاریخ آراسته و در ضمن شرح شعب علوم مذکور گردیده است.

رشید یاسمی